

اختیار عزالت باخویشان خود که عددشان قریب بیسج هزار نفر
 بالغ می شد قرار داده بود که فرزندش عبدالله عرق غیرتش را باز
 حرکت آورد و گفت ای پدر می دانم که تونه از مضمون حدیث شریف
 بل از بیم ذوالفقار علی و شمشیر دلاوران بنی هاشم دوستان قدیم
 و هم افکاران صمیم را گذاشته از عزیمت نخستین خود برمی کردی .
 زبیر گفت نه نه بلکه من پیش علی سوگند خورده ام لا جرم نمی
 توانم که نقض عهد نمایم . عبدالله گفت کفارت یمین سهلت که
 نقض عهد اولی الالباب . القصه عبدالله افکار پدر خود را بکفتار
 غیرت انگیز بر گردانیده بکفارت یمین غلامی را آزا د کرده بکارزار
 قرار داد . و بیست هزار نفر دلاور از طرف علی و سی هزار
 دیگر از طرف عایشه در موقع قصر عبیدالله بن زیاد صفوف جدال
 و قتال را آراسته چنان محاربه خونخوار بهر سانیدند که چندین
 هزار بندگان پروردگار از طرفین شربت مرگ پیاشامیدند . طلحه
 نیز بیک تیر جان شکار زخمدار گشته و خون زخمش نیستاده در هنگام
 وصول ببصره وفات نمود . زبیر نیز زخمدار شده از کار
 فروماند . اگرچه علی دران اثناء هم مردمان را بچنان صلح
 و صلاح میخواند اما عایشه بر شتر سوار شده و در میدان حرب درآمده
 و ناره قتال تیز تر گردیده جنگاوران طرفین بدیع و شرأ متاع حیات
 مشغول بودند که بروایت مرجع قفقاع یکفرقه لشکر فرستاده و پی
 شتر عایشه را بریده محمل را بر زمین انداختند . و از طرف علی نیز حمله های
 شدید آورده عسکر بصره را شکست داده . و از تاخت و تاراج منع کرده
 محمد بن ابی بکر را فرستاده محمل همشیره اش عایشه صدیقه از میان
 مقتولان برداشته و خودش نیز در پی آن زیارتش رفته بعد از

پرسیدن احوال دعای خیر نمود . و از طرف عایشه نیز جواب
 را بعینه شنیده و از سلامت ماندن ام المؤمنین از زخما بغایت ممنون
 و مسرور گشته و همراه برادرش شب‌باشب بصره فرستاده در خانه
 عبدالله بن خلف مسکن پذیر و زبان درازی کنند کانش را ضرب
 و تحقیر و مقتولان طرفین را که در میان میدان کار زار بقدرده هزار
 نفر تیغ گذار با بسیاری رجال کبار و سرداران نامدار افتاده بودند شمار
 کرده . و نماز جنازه طرفین را خوانده فرمود تا هم‌کنان را در قبری
 بزرگ دفن کردند . و بر تمامی متروکات بجز سلاح مهر حکومت
 زده باصحاب حقوق تسلیم نمودند .

و در هنگام دخول علی بشهر نه تنها تندرستان اهل بصره بلکه
 زخم داران هم شتافته بیعت کردند . بعد از آن جناب شاه مردان
 و ایان و ناملان و جا بیان را از خرد مندان کاردان نصب ساخته
 و چند نفر مستوره را برای خدمت حضرت عایشه یافته با برادرش
 بمدینه فرستاد . و در اندک فرصت خود نیز باز گشته بشفاعت
 ام المؤمنین عایشه عبدالله بن زبیر و بعض مجرمان دیگر را نیز
 عفو فرمود .

از حرکات و ساکنات و علامات و حقایق آیات احنف بن قیس
 که ذکر خواهد شد بخوبی دانسته میشود که وقعه فجیهه جل
 تنها از بغض و عداوت طلحه و زبیر بوقوع آمده است چون قبل
 از آن حضرت عایشه ابن قیس را برای امداد دعوت نموده بود .
 مشار الیه نیز در وقتی که طلحه و زبیر حاضر بودند بخدمت ام
 المؤمنین آمد و گفت در هنگام شهادت عثمان بخدمت شما رسیده
 پرسیده بودم که من بکه بیعت نمایم . شما و طلحه و زبیر فرموده

بودید که بعلی بیعت نماید . و من با اعتماد کلام شما رفته بعلی بیعت
 نموده بودم . طلحه و زبیر نیز در زمره بیعت کنندگان بودند .
 اکنون چیزی چنان بوقوع نیامده است که باعث نقض بیعت باشد .
 پس چرا از عهد خود باز کردم . طلحه و زبیر بیان نمودند که
 فی الواقع ما آن وقت بعلی بیعت کرده بودیم . مگر علی بعد از آن
 اطوار و رفتار و گفتار و مشوار تبدیل کرده بجانب اعتساف مائل
 شده است . احزن گفت هر چه باد آباد من نه بیعت را میشکتم
 و نه بر ام المؤمنین عایشه تیغ میکشیم . بعد از آن از ایشان مفارقت
 نموده نزد علی رفت و گفت بشما نیز عرض میکنم که من درین باب
 نه بخلاف عایشه حرکت مینمایم و نه بیعت را میشکتم . بل تا تسکین
 این آتش فتنه که در میان اسلام شعله زن شده است خود را
 باخویشا و ندانم بطرفی کشیده کنج عزلت میکزینم . بعد از آن
 بمقدار شش هزار نفر از خویشان خود بموقع جلجا نام که از بصره
 بقدر دو فرسنگ بعید است رفته تا خاموش شدن شدت آتش قتال ممکن
 و بعد از آن بلشکر علی ملحق گردید . القصه درین ماده اگر آه که
 طلحه و زبیر بعد از نمودن بیعت اظهار کرده اند محل نظر و جای
 تأمل است .

چون بسیاری اصحاب کرام که بشحبت و مقارنت همایون پیروی که
 محض فوز و فلاح و عین سعادت و صلاح بود مشرف شده بودند
 بتصاریف روز کار از صحیفه این دنیای نا پایدار نابود گشته .
 و زمان سعادت اقتران رسول الله علیه السلام نیز تباعدورزیده
 شوکت اسلامیة خلل یافته غیرت جاهلیة قدیم که در قبائل عرب
 فراموش شده بود باز گشته . و رفتار و کردار علی که بجانب قناعت

و اجرای احکام کتاب و سنت مایل بود بمزاج حر یصان مال و منال موافق نیامده در میان مسلمین باعث جنک و جدل و بی سبب مشروع موجب ظهور و قعهء عجیبهء جال شده و از تفاق و شقاق سنکین دلان محاربهء مشؤمهء صفین نیز که ذکر آن بیان خواهد شد بظهور آمده است .

قبل از تحریر محاربهء صفین برای دانستن حقایق فتنه و فساد اطوار ناهنجار و قتل نابکار محمد بن حذیفه که در مصر مستبد بود و والی مصر شدن قیس بن سعد از طرف علی رضی الله تعالی عنه بدین وجه بیان میشود که در وقت عزیمت حذیفه بمحاربهء یمامه فرزند خود محمد را بعثمان رضی الله تعالی عنه سپرده بود . هر چند عثمان بن عفان بعد از وفات حذیفه در محاربهء یمامه در باب تربیهء فرزندش محمد اعتنا مینمود باین همه روزی ان نابکار از سبب شرب شراب حد شرع یافته . و بعد از آن روی خود را از جمیع معاصی بر تافته بطاعت و عبادت مشغول و در انظار عوام معتبر و مقبول گشته بجهت والی شدن مصر بخلیفه رجاء نمود . خلیفه التماسش را رد کرد و گفت تو اهل آن نیستی . بعد از آن برای رفتن بحساب مصر و یافت شدن در محاربهء بحر اجازت گرفته در محاربهء ذات السواری که در صحف سالفه ذکر آن سبقت ورزیده است یافت شده . و بسبب ملازمت و مداومت زهد و تقوی در میان مردمان سرافراز گشته در حق عثمان رضی الله تعالی عنه زبان را دراز و در اکثر مجالس و محافل بدم و قدح آغاز کرده چنانچه روزی بعض هدایا را که عثمان بن عفان از طریق محبت و شفقت بدو فرستاده بود در مسجد شریف بحضور

عام ابراز کرد و گفت ای بندگان خدا بپنید که عثمان بن رشوت میفرستد و میخواهد که مرا از راه خدا بر گرداند . اما من دین خود را با مال دنیا تبدیل نمی توانم کرد . فی الجمله آن بی خیای باریا باظهار زهد و ورع خلق را از خلیفه متفر کردانیده الت بقتل ان صاحب حلم و حیا گردیده . بعد از ان بمقاومت قیس بن سعد که در هنگام خلافت علی کرم الله وجهه والی مصر شده بود مقتدر ناشده و بطرفی کریخته بقتل رسیده است . در بحث قتلش روایتها مختلف هستند . اگرچه بسیاری مورخین چنان مینویسند که ان حق ناشناس بمکر عمرو بن العاصی در غزه قتل شده است . اما چون معاویه عمرو بن العاصی را بعد از محاربه صفین باستیلای مصر فرستاده بود پس روایت های مذکوره مقارن صحت نیستند . و بخاطر چنان میرسد که یکن که محمد بمعاونت هواداران از مصر کریخته بغزه رفته و قلعه غزه را ملجأ خود ساخته . و بعد از وقعه صفین عمرو بن العاصی والی مصر شده و او را بغفلت انداخته قتل نموده باشد . اگرچه این ماده بسیاق و قایع مناسب میباشد اما هیچ کدام مورخ آن را ننوشته است . بلکه ایشان زمان را هم باهم آمیخته اند . والله اعلم بالصواب . هرچه بادا باد حاقبت الامر آن نامراد صاحب فساد هم بجزا و سزای خود رسیده باو زار و خیانت بسوی دار آخرت رفته است .

چون معاویه دید که اهل مصر قیس بن سعد را در هنگام وصول بصورتی خوب قبول و تنها بعض ساکنان قلاع منیع که محبت عثمان در دل و جان داشتند از اطاعتش عدول نموده و قیس هم برفتارشان چندان اعتنا نکرده دیگر انرا زیر بیعت علی می درارد .

پس مصلحت سازی و کار پردازی قیس را در مصر مانع حصول مرام خود دانسته بطریق تشویق طلب خون عثمان بسویش مکتوبی روان نمود . چون قیس جوابش را در میان رد و قبول گذاشته بود لاجرم بدو چنان نوشت که تو در جواب نه تقرب و نه تباعد نشان داده هستی . اکنون از تو جواب قطعی میخواهم . قیس دید که معاویه فریب نمیخورد پس التماسش را آشکارا در دو باب مکاتبه را بخریر الفضاظ شدیدسد نمود .

چون معاویه از طرف قیس بن سعد نا امید شد باز بطریق حیل و دسائیس که در آن مهارت تمام داشت رفتار و مائل بودن قیس را در طلب خون عثمان بصورت آشکار اظهار مینمود و میگفت قیس همراه ما اتفاق دارد زیرا که دوستان عثمان را که در مصر متوطن هستند نمی آزارد . محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی جعفر برین حال مطلع شده زود بعلی خبر فرستادند چون دیگر دوستان علی نیز آرا بسوی علی تحریر نموده بودند . پس علی مکتوب ایشانرا بحسن و حسین و عبدالله بن عباس و محمد بن جعفر نشان داد و گفت یکن که اینهم یکی از دسائیس معاویه باشد . عبدالله بن عباس گفت هر چه باد آباد باینهمه مصلحت آنست که پرده شک و شبهه از میان مرتفع شود . محمد بن جعفر گفت برای رفع چنین شبهه باید که بقیس بن سعد امر نماید تا هواداران عثمان را هر چه زود تر در دایره بیعت و اطاعت درآرد . اگر بامر شما امتثال ورزیده کار را سرانجام بدهد بهتر . وگرنه او را از کار عزل نماید . فی الجمله علی بوفق رأی محمد بن جعفر عمل نموده برای اجرای ماده مذکور بقیس تحریر فرمود . قیس در جواب

نوشت که چون دوست داران عثمان کنج عزلت اختیار کرده
 بمازیانی نمی رسانند . پس ایشانرا حرکت دادن مناسب نمی
 بینم . چونکه اگر ما ایشانرا بتنگ آریح هر اینه از مارنجیده
 و بطرف معاویه رفته در کارزار شریک خواهند شد . لاجرم
 ایشانرا بحال خود گذاشتن افضل و اولیست . علی باز مکتوبش
 را بخویشاوندان خود نشان داده و بعد از مشورت موافق رأی محمد
 بن جعفر محمد بن ابی بکر را والی مصر گردانید . (میگویند
 پیش از وی والی مصر اشتر شده بود و از وفات نمودنش در راه بجایش
 محمد بن ابی بکر والی شده است)

فی الجمله قیس بن سعد دید که قدر و قیمت صداقت شناخته نمی شود
 از طرف علی بغایت ملول شده و ملک مصر را بمحمد سپرده بسوی
 مدینه بشتافت . در هنگام وصول از یک معامله نامعقول مروان
 بن الحکم که محافظ مدینه بود دلگیر شده باز بجانب علی میل
 نمود . معاویه ازین حال آگاهی یافته و بغایت خشمناک گشته
 بمروان چنان نوشت که اگر با صد هزار نفر لشکر جرار بعلی یاری
 مینمودی از رنجاندن قیس افضل و اولی بود . و اسفا شخص چنین
 خردمند با این افکار بلند از معامله نادان پسند تو بدام هوای علی
 باز پابند گردیده است

کار نخستین محمد بن ابی بکر در مصر آن شد که هواداران عثمان را
 بیعت و تبعیت علی جبر نموده گفت اگر کسی آرزوی نشستن
 در مصر داشته باشد باید که بعلی بیعت نماید . و گرنه هر چه
 زودتر از مصر بدر رود . هواداران عثمان برای تأمل آن مهلت

خواستہ هنوز طرفین در مباحثہ بودند کہ محار بہ ضعیف بظہور آمدہ
مسئلہ مبدل کشت .

بیعت عمرو بن العاصی

بمعاویہ

در ہنگام محاصرہ عثمان بن عفان عمرو بن العاصی باد و فرزندش
عبداللہ و محمد بجانب فلسطین روان و در اندک زمان شہادت عثمان
را شنیدہ مانند پیرہ زنان نالان و کریمہ گننان بسوی شام پویان کردیدہ و
در ہنگام وصول خبر خلافت علی را شنیدہ بغایت مکرر کشت
و در پی آن خبر خروج عایشہ و طلحہ و زبیر شنیدہ از دل و جان
شادان و خندان . اما بعد از ان از استماع خبر ظفر علی باز محزون
و دلخون شدہ بود کہ نا کھان از امتناع ورزیدن معاویہ از بیعت
علی و قیام نمودنش بجهت طلب قصاص خون عثمان اکاہی یافتہ
مانند غنچہ بشکفت و فرزندان خود را خواند و گفت میخواہم کہ
نزد معاویہ رفتہ باوی اتفاق نمایم . شہادین باب چہ مصالحت
می بینید . عبداللہ بسخن آغاز نمود و گفت ای پدر مہربان چون
پیغمبر عالیہ السلام و شیخین رضی اللہ تعالی عنہما تاهنگام ارتحال
دار بقا از تورا ضی بودند پس مقتضای دیانت و انسانیت انست کہ
تا ساکن شدن قتنہ در خانہ خود نشسته در هیچ چیز دخل نمایم .
فرزند دیگرش بنام محمد ز بان بیان بکشاد و گفت ای پدر تو ہم رکنی
از ارکان این ملت ہستی پس شایان نیست کہ این کار بیدخل و توسط
توسر انجام پذیرد . عمرو بن العاصی بفرزند خود عبداللہ گفت
نصیحتت برای آخرت و رأی برادرت نیز بجهت دنیا سود مندست .
پس بدین دو افکار من دنیا و آخرتم را معمور میگردانم . و ہر دور ابا خود

گرفته بجانب بصری الشام نزد معاویه خرامان شده دید که همگی
بزرگان بنی امیه برای طلب خون عثمان برپا شده اند . از مشاهده
اینحال بغایت خوشحال شده آتش انتقام شان را تیرتر کردند و گفت
حق بدست شماست . اگر چه معاویه در ابتدای امر بعمر و التفات
نموده بود اما بعد از آن او را شریک خود ساخته رشته حیل و تدبیر
را قوی تر کردند .

(وفات سلمان فارسی)

بتاریخ سی و ششم هجرت سینه در نهایت سال از اصحاب رسول
ایزد متعال سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه وفات نمود .
و در بحث زندگانی او روایتهای مختلف هستند . گروهی بر آنند که
دویست و پنجاه سال زندگانی کرده است . و بسیاری بر آنند که
مدت سه صد سال در قید حیات مانده است . اگر چه بسیاری
کسان میگویند در قرون اولی از انبای بشر چند بار ازین بیشتر هم
زندگانی کرده اند . اما در قرون وسطی و اخیره کسی از بنی آدم
نیست که اینقدر مدت زندگانی کرده باشد . اگر کسی بخواهد که
درین باب خطای مؤرخین را بداند باید که بتاریخ مفتاح العبر
مراجعت نموده در بحث سلاله پیشداذیان نظر فرماید .

(محاربه صفین)

علی کرم الله وجهه بعد از وقوعه جنگ بعزم جزم سوق جیوش بطرف
شام بکوفه عودت نموده بوالی همدان جریر بن عبدالله نام ووالی
ازربایجان اشعث بن قیس نوشت که از اهل بلاد بیعت گرفته بسوی
کوفه بیایند . ایشان نیز فراخور امر خلیفه کار را سرانجام
داده بکوفه رسیدند . چون جریر از قدیم الایام با معاویه بن ابی

سقیان الفت تمام داشت . لاجرم علی خواست که او را بشام فرستاده حال نقض بیعت طلحه و زبیر و مظفر شدن علی در وقعه^۱ اجل بیان کرده معاویه را بدیعت دعوت نماید . اشتر گفت جریر را فرست چونکه سفارت او فائده نخواهد بخشید . ولیکن علی سخنش را اصغار نقر موده همان جریر را فرستاد . جریر بشام درآمده بعد از تبلیغ او امر علی و تظویب کلام و تأخیر زمان معاویه بازگشته بیان نمود که معاویه پیراهن خون آلود عثمان و انگشتهای بریده^۲ ناله را در مسجد شریف بر منبر نهاده و دردن اهل شام از دیدن آن تأثیر تمام حاصل شده برای اخذ انتقام عهد و پیمان نموده اند . اشتر بجانب علی متوجه شد و گفت من بتو نگفته بودم که جریر را فرست . اکنون بین که چگونه معاویه وقت را اغتنام و اهل شام را نیز باخذ انتقام بر پا گردانیده و کار را دشوار ساخته است . جریر از سخنهای اشتر منفعل گشته بسوی قر قیس اعزیمت نمود . معاویه به آن فرصت را نیز از دست نداده جریر را بجانب خود جلب گردانید . از یکطرف علی در کوفه ابو سعود الانصاری را قائم مقام خود گذاشته بجانب نخیله توجه فرموده لشکر خود را تعبیه میکرد که عبدالله ابن عباس نیز بالشکر بصره آمده همراه عسکر علی ملحق گردید . از طرف دیگر معاویه هم عسکر خود را مرتب ساخته و درفشها را بدست عمرو بن العاصی و فرزندانش عبدالله و محمد و غلام خود وردان سپرده حاضر کارزار گردید . علی از نخیله برخاسته زیاد بن النضر را باهشت هزار و شریح بن هانی را با چهار هزار نفر تیغ گذار بمقدمه الجیش معین کرده و خودش بجانب مداین رفته و در آنجا هم عسکر

را ترتیب داده و بجانب رقه عزیمت کرده معقل بن قیس را گفت
 باید که تونیز با سه هزار نفر دلاور راست بجانب رقه رفته
 بامن ملاقات نمایی . علی به رقه و اصل شده لشکر خود را
 بجانب شرقی آب تعبیه نموده و بعد از آن بر آب جسر نهاده مرور
 کرده بود که از دنبالش زیاد و شریح نیز رسیده با او ملحق گشتند .
 و از آنجا زیاد و شریح بامر علی پیش رفته و نزدیک سور قلعه روم
 رسیده بلشکر معاویه که همراه ابوالاعور بود دوچار شده و از حرب
 اجتناب ورزیده بجانب علی خبر فرستادند . علی زود اشتر
 را بامداد شان فرستاده بزید و شریح نیز نوشت که از فرمان اشتر
 هرگز تجاوز نمایند . اگر چه اشتر بمقدمه الجیش رسیده میخواست که
 فراخور امر خلیفه تا آمدن علی دست خود را از جنگ بازدارد .
 اما ابوالاعور شجوه آورده و مدت یک ساعت مقاتله بهم رسانیده از هم
 جدا شدند . روز دیگر مبارزه بمحار به انجامیده تا هنگام شام
 بر یکدیگر حمله و اقمقام نموده باز گشتند . اگر چه بامداد آن اشتر
 سنان مالک را بجانب ابوالاعور فرستاده بمبارزه دعوت نموده
 بود اما هومی الیه بتطویل کلام شام ساخته نتیجه حاصل نشد .
 روز دیگر از یکطرف علی بمیدان محار به رسیده و از طرف دیگر
 معاویه نیز آمده و کنار نهر فرات را در دست ضبط در آورده لشکر علی
 را از آب محروم ساخت . اگر چه از طرف علی برای گذاشتن آب
 تکلیف شده بود و عمرو بن العاصی نیز آنرا مناسب می دید . مگر
 بسیاری بزرگان بنی امیه و متعلقان شان جواب رد داده در منع آب
 دوام نمودند . لاجرم چار و ناچار دلاوران علی برای استخلاص
 آب شتاب ورزیده ببازوان مرد افکن سر آب را بزور و جبر

بگرفتند . چون قضیه بکلی معکوس گشته از طرف معاویه بجهت
 ترك آب رجا نمودند . علی کرم الله وجهه نیازش را قبول و مآثر
 انسانیه که بدان متصف بود اظهار کرده دشمن خود را نیز با آب
 عدالت سیراب گردانید . هر چند روز دوم از طرف علی بشیر بن
 عمرو الانصاری و سعید بن النیس و شبت بن ربیع بطریق سفارت
 نزد معاویه رفته شامت سفك دما اسلام را بیان و بعد از قیل و قال
 فراوان فضل و قدم و حیثیت و رسوخ و قدم علی را که در میان اسلام
 داشت بیان آورده و بدلائل کثیره رحمتانش را نشان
 داده بجانب بیعت و تبعیت علی دعوت نموده بودند اما
 کلام صداقت انجام شان در قلوب قاسیه مخالفان تأثیری نگردید
 و از دعوی خون عثمان فراغت نموده اگر چه بتاریخ سی و ششم سنه
 هجرت سنیه در ابتدای ماه ذی الحجه بحار به آغاز و دست انتقام را بسلاح
 دراز کرده بودند . با اینهمه از طرفین تا نهایت ماه از بیم کثرت
 سفك دما همگی مردان کارزار در میدان کبر و دار ندر آمده بلکه
 گروه گروه در آمده بسیاری بحار به را بمبارزه مبدل ساخته بودند .
 و چون خنجر هلال محرم از نیام ظلام بر آمده بر افق مغرب نمایان شد .
 کو یا قاضی قضا خنجر تیز را برای حسم دعوی خصم کشیده بود که
 از طرفین تا ابتدای ماه صفر بتار که قرار دادند . بعد از انقضای
 زمان شیر یزدان سرداران عسکر را فراهم آورده از تعقیب و غصب
 نهی کرد و گفت باید که در حق زخمداران و زنان رفیق و مدارانماید .
 فی الجمله ازین جانب حضرت علی بر سواران کوفه اشتر و بر پیادگان
 شان عمار بن یاسر و بر سواران بصره سهیل بن حنیف و بر پیادگان
 هم قیس بن سعد و بر قاریان و حافظان قرآن مسعر بن فدک را سردار

وهاشم بن عتبہ را علمدار گردانید . از انجانب معاویہ نیز لشکر
 شام را تعبیه کرده بمینہ ذی الکلاع الحمیری و بمیسرہ حبیب بن مسلمہ
 و بمقدمہ ابو الاعور و بسواران دمشق عمرو بن العاصی و بیادکان
 ہم مسلم بن عقبہ و برہمکنان ضحاک بن قیس را امیر ساختہ طالب
 کارزار شدند . و از طرفین ہر روز فوج فوج بمیدان حرب در آمدہ
 و مدت شش روز پیانی کارزار خونخوار نمودہ بتاریخ ہفتم ماہ صفر
 شب چہارشنبہ علی بزرگان عسکر را جمع کرد و گفت باید کہ فردا
 ہمکنان یکبار در میدان کارزار در آمدہ بشدت تمام محار بہ و اتمام
 نمایند . بامدادان جنکوران طرفین محار بہ شدید نمودہ و
 روز پنجشنبہ از یکطرف علی لشکر خود را تعبیه کردہ عبداللہ
 بن بدیل را بمینہ و عبداللہ بن عباس را بمیسرہ و از اصحاب کرام عمار
 بن یاسر را بر حافظان قرآن معین ساختہ خود در فلکاہ لشکر قرار
 گرفت . از طرف دیگر معاویہ نیز پیراہن خون آلود عثمان را
 بر خیمہ خود پہن ساختہ و از مشاہدہ ان عروق حیت عسکر شام
 بحرکت آمدہ و معاویہ را بیعت کردہ گفتند تا جان در بدن داریم برای
 اخذ انتقام خون عثمان جنک می نماییم . اگرچہ از طرف علی ابن
 بدیل بمحملہ های مردانہ غالب شدہ سواران معاویہ را پیش کردہ
 تاخیمہ معاویہ رسیدہ بود اما فدایان شام بسلاح خون اشام روی
 بدیل را بر گردانیدہ تا عسکر علی عقب گیر شدند . علی حال دہشت
 مأل از چند صد نفر حافظان قرآن کہ بشداید حرب و ضرب صبر
 و تحمل ورزیدہ مقاومت می کردند مشاہدہ نمودہ و زود باین بدیل
 امداد رسانیدہ . و سر بازان شام نیز بمشقت کارزار صبر بسیار
 نمودہ از طرفین متاع شایکان حیات را رایگان می فروختند کہ

علی پیاده شده بشو بقی جماعت ر بیعه می رفت که ناگهان غلام معاویه
 اجر نام پیش روی شیر یزدان برآمده غلام علی بنام کیسان نیز مانع
 اجر می شد که اجر غالب شده کیسان را بقتل رسانید پس علی مانند
 غضنفر بر اجر حمله آورده و از نطاقش گرفته چنان بر زمین زد که
 استخوانهایش شکسته با خاک یکسان گردید . بعد از آن علی
 بقبیله ربیع که در مینه محاربه میکردند بسرعت تمام رفته افرادش را
 تشجیع و سردار آنرا تلطیف نموده بر لشکر دشمن مسلط
 میکرد دانید که اشتر هم بر اسب سوار شده از آنجا بگذشت
 و جماعت ابن بدیل که پای ثبات را بر زمین استوار گذاشته جنگ میکردند
 یاری نموده . و در دل آن طوایف که بشکست خوردن نزدیک بودند
 از زبان علی شوق کارزار انداخته و باز صفهای عکرشام را چنان
 بتنگ آوردند که چهار صف لشکر دشمن را که سبقت ورزیده بودند
 برهم زده باز گردانیدند . اگر چه طائفه بدیل باقاریان قرآن
 برخیمه معاویه حمله آورده بودند . اما جانبازان شام اطراف بدیل را
 گرفته بقتل رسانیدند . بعد از آن رایت را عمار بن یاسر برداشته
 بچنگ دوام میکرد که اشتر وی را در محل خطر دیده و زود امداد
 فرستاده و از جای هولناکش رهانیده نزد خود آورد . لشکر شام
 نیز چارو ناچار باز گشتند . اگر چه از طرف علی حمله های شیرانه
 می آوردند اما از جانب عسکر معاویه نیز در مقابله شان ثبات می
 ورزیدند . چون درین اثنا معاویه دید که در میان لشکر شام
 از مردن شیخ حیر ذی الکلاع و عبید الله بن عمرو و بعضی سرداران دیگر
 ضعف حاصل شده است . لاجرم زود بر اسب سوار شده و مانند
 دود ب حرکت آمده سر بازان شام را دلیر گردانیده ناآهه حرب و قتال را

چنان با شتعال آورد که جنگاوران طرفین در میدان افتزان دست خود را
تاتاریکی شب از ضرب طعن باز نداشتند . روز دیگر در محاربه
شدید عمار بن یاسر هم مقتول شده و علی از وفاتش بغایت اندوهناک
گشته فرمود تا همکنان یکبارگی در جوش و خروش آمدند . چنانچه
فرقه ربیع و ابن عباس حله های غضنفرانه آورده سبقت می ورزیدند
صاحب لوأعتبه بن هاشم نیز بر عمرو بن العاصی حرکت نموده و لشکر
طرفین با هم آمیخته و عتبه نزدیک عمرو شد و گفت ای ناخدا تو دین را
بمصرف فروختی . عمرو گفت من برای والی شدن مصر جنگ نمی کنم
بلکه انتقام خون عثمان میخواهم . از طرف دیگر علی نیز نزدیک
معاویه شد و گفت ای بی انصاف اینقدر بندگان خدا برای مایه لاک
می شوند . بیاتامحاربه را تعطیل نموده ماهر دو با هم مبارزه نمایم .
و هر که از مازنده ماند حکومت نیز بوی عائد گردد . عمرو بن العاصی
معاویه را گفت علی خوب انصاف کرده است . تو هم
زود بمیدان درای . معاویه بدو جواب داد که فی الواقع علی
انصاف نموده است . اما توبی انصافی می کنی . بعد از آن
معاویه خود را از مبارزه باز کشید . و اسیران محاربه را از طرفین
آزاد کردند و شب همه شب تاهنگام بامداد محاربه ممتد گشته
از یکطرف اشتر بر میخند و ابن عباس نیز بر میسره لشکر شام مانند
شیران خون اشام اقیحام و از طرف دیگر علی نیز بهر جانب شتابان
شده و عرق شجاعت دلاوران را بحرکت آورده اشتیاق کارزار میداد .
و چون جنگاوران طرفین بفریاد و صدا استعمال سلاح می نمودند
لاجرم نامش را (لیلۃ الهریر) نهاده و فردا که روز جمعه بود سواران
اشتر بر لشکر شام بشدت تمام حله آورده و علی هم بدو امداد رسانیده

علمدار شام را بچنان کرده قدم لشکر معاویه را از هر طرف میسر زانیدند که
 عمرو بن العاصی از مشاهده آنحال زوال کوکب اقبال معاویه را
 یقین دانسته گفت اکنون مصلحت آنست که هر چه زودتر عسکر
 شام مصاحف شریفه را بر سر نیزه ها بسته بهوا بردارند . و برای
 تعطیل حرب باواز بلند بگویندای برادران بیایدتا این کتاب الله
 در میان ما حکم نماید . اگر از طرف علی قبول نمایند ما ازین ورطه
 هولناک باسانی رهایی می یابیم . و اگر در میان ایشان اختلاف واقع
 گردد در انصورت کار ما بوجه احسن سرانجام می یابد . معاویه
 افکار عمرو را پسندیده فرمود تا مانند گفته او اجرا کردند . از طرف
 علی بسیاری کسان بمجرد مشاهده ان دست خود را از استعمال
 سلاح باز داشته گفتند ما بکتاب الله اطاعت می نمایم . علی بدیشان
 توجه نمود و گفت ای برادران بدانید که معاویه و عمرو بن العاصی
 و حبیب و ابن ابی سرح و ضحاک از ان ذوات نیستند که بکتاب
 الله اطاعت نمایند . چونکه من ایشانرا از کودکی تا جوانی
 می شناسم . در هنگام طفلی اثر اطفال و در زمان رجولیت هم
 اثر رجال بودند . اکنون مغلوبیت خود را محقق دانسته بطریق
 حیل شمارا فریب می دهند . چون شاهد ظفر رو نما شده است باید که
 از دیدار آن محروم نمایم . آیا این نبرد ما که با ایشان می کنیم برای
 اجرای احکام او امر خدا نیست . برین کلام مسعر بن فدک تمیمی
 وزید بن حصین الطائی و دیگر هم بعض از قاریان قرآن جواب دادند که
 ممکن نیست که ما دعوت ان کسانرا که ما را بجانب حکم کتاب الله میخوانند
 قبول نمایم . توهم بکتاب الله اطاعت نمای و کر نه ترا گرفته بدیشان می
 سپاریم و یا کاریکه باعثمان نموده ایم در حق تو نیز بجای می آید .

علی گفت اگر بسخن من کوش میگذارید باید که محاربه نماید .
 وگرنه هرچه بخواهید بدان کار کنید . گفتند زود اشتر را خبر
 بفرست تا کارزار ترک نماید . اگرچه علی یزید بن هانی را برای
 ترک نمودن محاربه بجانب اشتر فرستاده بود . اما اشتر جواب
 داد که من محاربه را ترک نخواهم کرد . چونکه دامن مقصود
 عنقریب بچنگ خواهد افتاد . القصه از گفتار و رفتار اشتر نامدار
 افکار و کردار تارکان کارزار از طرف شیر پروردگار بکلی برگزیده
 و آثار ناگوار قتنه جانکسار بر ناصیه شان آشکارا گشته چنان
 حرفهای دلفکار بر زبان راندند که زود شخصی کارگذار نزد
 اشتر رفت و گفت اگر دست خود را از پیکار برنداری تارکان
 کارزار صاحب ذوالفقار را قتل خواهند کرد اگرچه اشتر از
 بیم قتل خلیفه دست را از نبرد برداشته و نزد علی آمده برای دوام
 پیکار الحاح و اصرار بسیار کرده بود فائده نبخشید . بلکه در میان
 حاضران منازعه و مشاطه بظهور آمده نزدیک بود که آتش هرج
 و مرج بدیگران هم سرایت کرده اطراف و اکناف را بسوزاند .
 اما علی زود نعره برآورده حاضران را خاموش گردانید . و اشعث
 بسخن آغاز نمود و گفت اگر بخواهید من نزد معاویه رفته افکارش
 را بدانم . فی الجمله اشعث برضای علی نزد معاویه رفته پرسید که
 شما چرا مصاحف شریفه را بالا کرده بودید . گفت برای دعوت
 نمودن شما باجرای حکم کتاب الله بود . و میخواهیم که از طرفین
 دو نفر حکم نصب شده موافق امر خدا در میان ما حکم نمایند .
 اشعث رأی معاویه را پسندیده و زود باز گردیده بعلی تبلیغ نمود .
 چون همکنان بران راضی شدند . پس از طرف معاویه عمرو

بن العاصی انتخاب شده . از طرف علی نیز قاریان قرآن خواستند که
 ابوموسی اشعری را انتخاب نمایند . اگرچه علی افکار و رفتار
 مخصوصه و مخالفت سابقه ابوموسی را یکان یکان بیان و عدم امنیت
 خود را نیز از وی تکرار بتکرار نشان داده گفته بود که برای
 سرانجام اینکار شخصی دیگر انتخاب و اختیار باید کرد . چونکه
 ابوموسی درینکار هرگز بکار نخواهد خورد . امارت یسان
 و قاریان قرآن که بعد از آن باخارجیان ملحق شده بودند چنان بیان
 کردند که چون ابوموسی مردیست بیغرض و بیعوض بنا برین
 انتخابش از همه افضل و اولیست . و بغیر از وهم دیگر برانمی
 خواهیم . پس چار و ناچار از طرف علی نیز ابوموسی را انتخاب
 و اختیار نمودند . ولیکن ابتدا عمرو و ابوموسی چنان بیان کردند که
 اگر از سبب حکم نمودن ما بما و اهل و عیال ما ضرری لاحق نکردد
 قبول می کنیم . و الا فلا . بنا برین درین باب از طرفین عهد و میثاق
 گرفته . بتاریخ سی و هفتم سنه هجرت سنیه وثیقه حکم بقید قلم آمده
 شاهدان طرفین بجز اشتر امضای خود را بران وضع نمودند .
 اگرچه اشعث اشتر را برای امضا اصرار و الحاح کرده بود .
 با اینهمه اشتر اشعث را تهدید شدید نموده در عزیمت خود ثابت قدم
 ماند . فی الجمله حکمین برای حکم تامه رمضان واکر اقتضا نماید
 بجهت تأخیر مدت نیز مرخص شده موقع دومه الجندل را که در میان
 کوفه و عراق در خطه اذرح بود از سبب وسط بودنش حکمگاه
 قرار داده مبارزان طرفین دست خود را از کارزار باز کشیدند اگرچه
 بعد از آن هم بعض کسان نزد علی کرم الله تعالی وجهه رفته برای
 اعاده محاربه مصلحت داده بودند . اما علی در عهد خود ثابت قدم

مانده جواب داد که بعد از اظهار رضا و اقرار رجوع نمودن جائز نیست . و کسانی که از قریه حر و را آمده بودند تحکیم حکمین را تصدیق نکرده بجای خود باز گشتند . و مبارزان طرفین هم از هم مفارقت ورزیده و علی بجانب کوفه رفته بر قبر حباب که در غیابش وفات نموده بود ایستاده ترحم نمود . بعد از آن در کوفه در آمده و از فریاد و فغان گریه کنندگان و ارتان مقتولان تأثیری تمام حاصل کرده تا رسیدن قصر امارت نام جناب یزدان را بر زبان رانده الله الله میگفت .

(مقتولان نامدار در کارزار صفین)

از طرف علی یکی جناب بن زهیر الازدی است که از اصحاب بود دوم حمزه بن ثابت است که در ابتدای کار بمیدان کارزار نه در آمده بود ولیکن بعد از وفات عمار بن یاسر حدیث شریف رسول الله علیه السلام را که در حق عمار فرموده بودند که عمار را اصحاب بغی قتل خواهند کرد . پیاد آورده شمشیر بر کشید و تا مقتول شدنش همراه معاویه بچنگ مشغول گردید . سوم سهیل بن عمرو است که از بدریان و اصحاب کرام بود . چهارم خالد بن ولید است که هم از مهاجرین و هم از اصحاب کرام بود . در حق او پس قرنی اختلاف واقع شده است . از طرف معاویه نیز حابس بن سعد الطائی بقتل رسیده است .

چون بقدر دوازده هزار نفر محاربه مذکور را تفبیح نموده و از علی جدا شده در قریه حر و را نام فرود آمده شبث بن عمرو را امیر حرب و عبید الله الکوا را پیشوای نماز ساخته گفتند بیعت بخدای تعالی است . و طریق حق امر بالمعروف و نهی عن المنکر و اداره مملکت

هم شوراست و خلافت و امامت را انکار کرده و حکم گردانیدن شخصی مانند عمرو بن العاصی که ریختن خون مسلمان را مباح کرده بود کناه عظیم می‌شمرند . پس اسلام بسده فرقه متفرق گشته و علی از تفرقه اسلام بغایت دل‌تنگ شده بعبدالله بن عباس گفت باید که بده حرورارفته اهل خروج را بگو که شما در ضلالت هستید . اما تا آمدن من با ایشان مباحثه مکن . عبدالله بن عباس بقریه حرورارفته با خوارج ملاقات کرد اما از بی صبری در میدان مباحثه و مناظره نیز درآمده بیان نمود که شما چرا نصب حکم را جایز ندیده از ما جدا شدید . و آیه کریمه را خواند و گفت چون جناب خدادار قرآن شریف برای نصب حکم در میان زوجین امر نموده است . لاجرم در اختلاف امت نصب حکم بطریق اولی جایز می‌نماید . گفتند فی الواقع خدای تعالی در میان زوجین و اختلاف حرث و صید نصب حکم امر نموده است . ولیکن در چنین امر عظیم یعنی ریختن خون مسلمین حاکم دو نفر نفر موده و بغیر از آن حکم گردانیدن شخصی مانند عمرو بن العاصی هرگز جایز نیست . چونکه حکم را باید که عدل باشد . اگر عمرو عادل میبود پس ما چرا با وی جنک می‌کردیم . ایامحاربه صفین برای در آوردن چنین کسان در دایره حکم کتاب الله نبوده است . اکنون شما در میان خود بسند موادعه را نیز که مخالف حکم کتاب الله است نوشته قبول کرده‌اید . هنوز ایشان درین مباحثه بودند که علی نیز رسیده در میان مجلس درآمد . و از مباحثه عبدالله که مخالف رأیش بود دل‌تنگ شده بحاضران چنان خطاب نمود و گفت ای حضرات میدانید که نصب حکم بافکار من نبوده . بل برای وافکار جمهور

شده است با اینهمه چون بموجب قول کتاب الله حکم شرط شده است .
 پس این رجال را که می بینید من حکم نساختم . بل حکم کتاب را
 قبول کرده ام زیرا که کتاب خود بخود حرف نمی زند بلکه رجال
 با وی نطق می کنند . با اینهمه باتباع حکمی که مخالف امر خدا باشد
 مجبور هم نیستیم . سند مواعده نیز محض برای صیانت خون
 مسلمین قبول شده است . و اگر در میان مدت مذکور مخالفت بمسألت
 مبدل کرد چه زیان دارد . اکنون باید که ما با هم بکوفه برویم .
 چون کلام شیر یزدان باتمام رسید همکنان بنطقش حیران شده از مخالفت
 سابقه ندامت را اظهار کرده عزیمت را بجانب کوفه با هم قرار داده
 بانقضای مدت معین منتظر گشتند .

(صورت حکم حکمین)

بعد از مرور مدت مواعده که عبارت از مدت شش ماه بود علی رضی الله
 تعالی عنه برای فرستادن همراه ابوموسی بدومه الجندل عبدالله
 بن عباس را بجای خود پیشوای نماز و شریح بن هانی را بر چهار
 صد نفر سردار ساخت و گفت در هنگام ملاقات بعمر و بن العاصی
 از طرف من بدین وجه بیان کن که ای عمر و بحق را دیده و دانسته پنهان
 مدار و برای حطام دنیا از جاده عدل عدول منهای تا در هنگام مفارقت
 از دنیا یا نکار و شرمسار نشوی . و بدان که برداشتن چنین بار مسؤلیت
 هرگز جائز نیست . از طرف معاویه نیز عمر و بن العاصی بر چهار
 صد نفر رئیس شده بجانب دومه الجندل عزیمت نمود . چون شریح
 حرفهای علی را یکان یکان بدو بیان نمود . عمر و بسخن آغاز کرد
 و گفت من کی بامشورت علی حرکت کرده ام که امروز هم سخنش
 را گوش نمایم . شریح از کلامش برنجید و گفت ای فرزند نابغه

چون ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما باعلی استشاره کرده برای او عمل می نمودند . پس تو کیستی که نفس خود را چنین مزیت می دهی . اگر چه بعد از آن هم بعضی دشنا مهایش داده بود ولیکن عمر و جواب نداده جدا شد . آورده اند که عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن الحرث و عبدالرحمن بن عبد یغوث و ابوجهم بن حذیفه و مغیره بن شعبه و بموجب بعضی روایات سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه نیز در اینجا حاضر بودند چون عمرو بن العاصی در پنهانی نیت آن داشت که فرزند خود را بحیله خلیفه گرداند بنا برین در هر بار که اجتماع میگردند در تعظیم و تکریم ابو موسی بدرجه مبالغه می نمود که تا ابو موسی سخن نمی گفت يك حرف هم بر زبان نمی راند و همچنین آهسته آهسته ابو موسی را جسارت سخن گفتن داده و در آخر اجتماع خودش بسخن آغاز کرد و گفت ای ابو موسی می دانی که عثمان بن عفان بظلم قتل شده است و معاویه و قومش ولی او هستند . و چون معاویه در میان قوم عرب صاحب حسب و نسب است . و در حسن سیاست هم مهارت تام دارد . اگر چه در اسلام قدم ندارد اما از سبب مصاهرت و کتابت رسول الله حق تقدم هم پیدا کرده است . پس چرا در خلافتش تردد می نمایی . ابو موسی گفت آری می دانم اما اگر خلافت بنسب می بود ابرهه بن صباح مستحق تر می شد و لکن در اسلام خلافت بر سوخ و قدم و در امر دین بفضل و قدم حاصل میشود . و اینهمه صفات در علی جمع شده اند . بفر ازین در باب شریف النسب بودنش نیز شبهه ندارد . مگر چه فائده که اکنون در میان اسلام اختلاف فراوان واقع شده است و رفع آن هم بجز عزل علی و معاویه صورت نمی بندد .

لا جرم مصلحت آنست که عبدالله بن عمر بن الخطاب بجهت خلافت انتخاب
 گردد . عمر و گفت عبدالله بن عمر با داره چنین امر عظیم استعداد
 کافی ندارد . آیا در حق فرزندم چه می فرماید . ابو موسی گفت برای
 فرزند تو چیزی نمی گویم . می دانم که صادق و فهیمست . اما چه
 فائده که تو اورا هم در دریای فتنه انداخته لیاقتش را سلب کرده
 هستی . بنا برین آنهم استحقاق خلافت ندارد . چون عمرو
 از کار فرزند خودش نا امید شد . پس دامن معاویه را باز چست
 گرفته و حسن سیاست و درجه کفایت و درایتش را بمبالغه تمام بیان
 و بجهت انتخاب خلافتش التزام بر التزام می نمود که ابو موسی بدو
 متوجه شد و گفت ای عمرو چون عرب بعد از کارزار چنین
 خونخوار تکیه بر تو زدند . پس ایشانرا باز در گرداب بلا انداختن
 انصاف نیست . عمر و گفت شما بفرمایید تا از اینجا آریم . ابو
 موسی گفت اکنون مصلحت آنست که ماهر دو علی و معاویه را از
 مسند خلافت عزل نمایم . و بعد از ان اسلام بتأمل فراوان باهم
 مشورت کرده ذاتی را که در حق همکنان نیکخواه و در اجرای امور
 منافع جمهور ید طولی داشته باشد برای خلافت انتخاب نمایند .
 عمرو ابن العاصی کویا از روی حق شناسی بر رأی ابو موسی افرین
 خواند و گفت آری رأی رزین و فکر متین نیز همین است . باید که
 زود در مجمع ناس درآییم . و این رأی صوابرا بحاضران اعلان نمایم
 القصه بعد از حصول اتفاق و اتحاد طرفین ابو موسی بمجمع درآمده
 بسخن گفتن حاضر شده بود که عبدالله بن عباس پهلویش نزدیک
 شد و گفت چنان می نماید که این حریف ترا فریب داده است .
 بنا برین مصلحت آنست که نخستین فتح کلامرا بدو تکلیف نمای و بعد

ازان آنچه مقتضای رأی صائب و مناسب فکر ثاقب باشد اظهار
فرمای . ابوموسی بسخن عبدالله گوش نداده بجانب حضار متوجه
شد و گفت ای ناس بدانید که ما هر دو در رای و افکاری که در حق
ملت انفع و اصلح باشد اتفاق نمودیم . یعنی علی و معاویه را خلع
کرده امت را مخیر و مختار میگردانیم تا یکذات ستوده صفات را که
افضل و اولی باشد برای خلافت انتخاب نمایند بعد از ان عمرو
دهن پر مکر را باز و زبان حیل و غدر را دراز کرد و گفت ای ناس
چنانچه ابوموسی دوست خود علی را خلع کرده است من نیز
اورا خلع کردم و معاویه را که ولی عثمانست و عثمان هم بظلم شهید شده
است ابقا نمودم . و چون معاویه در باب حسن سیاست مهارت تمام
دارد بنابراین از همکنان برای این مقام احق و الیقست . برین
کلام ابن عباس باوموسی ملامت کردن گرفت . ابوموسی گفت چه
بدانم که این غدار مکار مرا بازی می دهد . بعد از ان روی بسوی عمرو
گردانیده بعض حرفهای سخت بر زبان آورد و گفت چون تو در حق
من غدر کردی پس جناب پروردگار ترا هم در کار و بار و افکار ناسازگار
موفق نکرده اند . بعد از ان چنانچه ابن شریح از جای خود برجسته
عمرو را با تازیانه زده بود عبدالله ابن عمر رضی الله تعالی عنه نیز بروجه
آورده دست بردمی نمود که بعض کسان در میان شان درآمده از یکدیگر
جدا کردند . پس ابوموسی بجانب بیت الله و ابن عباس و ابن شریح
نیز نزد علی رفته حقیقت حال را از سر تا پایان نمودند . علی کرم الله
تعالی و وجهه از غدر و مکر معاویه و عمر و بغایت محزون و مکدر گشته
هر بامداد بعد از نماز دست نیاز بدرگاه خالق بی نیاز برداشته در حق
معاویه و یاورانش بدعا و گاه و بی گاه بادل خربین بر طبع پر کین شان

نفرین کردن گرفت . و این معامله علی را شیعه ها کو یا میراث
 محبت ایراث یافته رافضی شدند . معاویه نیز از اشنیده بمقابله
 بانثل برپا شده و اگر چه علی تنها در حق اهل بعی و فساد طعن و تشنیع
 می نمود . ولیکن شیعه ها کو یا بسنت علی پیروی می کنند .
 العیاذ بالله در حق شیخین مقدسین نیز که ایشانرا از آتش پرستی
 رهانیده در دین حق در آورده بودند زبان درازی میکنند . اگر ان
 ذوات بزرگوار ایشانرا در دائره دین اسلام داخل نمی کردند آیا فضیلتی
 چنین در خاطر شان خطور می نمود نه نه . پس این چه غفلت و حماقت
 و چه عناد و جهالت است . خدای تعالی جمیع اقوام اسلامیه را از چنین
 چیزهای نامعقول نگاه داشته توفیق اتفاق و اتحاد دهد . بحرمت
 سید المرسلین و آله الامجاد

(جلد نخستین تاریخ اسلام ختام یافت)

انشاء الله تعالی بعد ازین در جلد دومین اختلاف بخارجیان و امتناع
 ورزیدن اهل کوفه و دیگر طوایف عرب بنصرت علی رضی الله تعالی عنه
 برای ترتیب عسکر بجنک معاویه که خلافت را غصب کرده بود .
 و کیفیت اختلاف در میان اسلام و ایراث ضعف بخلافت صادق .
 و اتفاق نمودن سه شخص بقتل علی و معاویه و عمرو بن العاصی برای
 رفع اختلاف اسلام . و شهادت امیر المؤمنین علی کرم الله تعالی وجهه
 و گذاشتن امام حسن رضی الله تعالی عنه خلافت را بمعاویه .
 و برخاستن حسین رضی الله تعالی عنه برای خواستن حق و شهید
 شدنش . و ظهور اختلاف عظیم در میان اسلام و استنکاف ورزیدن
 معاویه خورداز خلافت و ضعیف شدن بنیه اسلام از سبب اختلاف
 ایشان و نشستن مروان بن الحکم باتفاق آرای صناید بنی امیه بر مسند